

تاریخ طهورالحق

جلد هشتم

« قسمت اول »

تألیف :

جناب اسد اللہ فاضل مازندرانی

بخش هشتم

از بخش‌های نه گانه کتاب ظهورالحق •

در شرح احوال مشاهیر مومنین و شهداء و مهمین از مخالفین
و اعداء و تفصیل اوضاع این طایفه در قطعات دنیا و بیان
انگنه تاریخیه و آثار و غیرها که متعلق بایام اشراق السوار
حضرت عبدالبهاء بیاشد و آغاز این بخش تیمناً نبذّه از
بیاناتشان افتتاح میشود •

مؤلف: طبر، صلیبوات امری

۱۳۱ هـ — ج

پس از انتشار بخش سوم از بخشهای نه گانه کتاب ظهور الحق محققان و علاقمندان به این تاریخ نفیس عموماً منتظر بودند که بقیه بخشهای کتاب نیز هر چه زود تر منتشر شود و به مطالعه آن توفیق یابند تا اینکه چندی قبل اطلاع حاصل شد که دو بخش دیگر از "ظهور الحق" یعنی بخشهای هشتم و نهم آن در ایران و در دسترس میباشد لذا با کسب اجازه از ساحت محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران مقدمات انتشار بخش هشتم فراهم شد و چون حجم کتاب که متعلق به ایام اشراق السوار حضرت عبدالباها^۱ میباشد برای انتشار در یک جلد زیاد بود کتاب را بدو قسمت تقسیم کرده و بنا بهای قسمت اول از بخش هشتم "و" قسمت دوم از بخش هشتم "ظهور الحق منتشر می نماید *

ضمناً همانطور که در مقدمه سایر تالیفات تاریخیه^۲ "فاضل مازندرانی" متذکر شده است چون بین بیست تا سی سال از تاریخ تالیف آثار آن بزرگوار میگذرد، بعضی اطلاعات آماری و اسامی و اصطلاحات جغرافیائی که در ضمن مطالب بکار رفته است مربوط به همان ایام تالیف کتاب است که این لجنه برای حفظ اصالت کتاب همچگونه تغییری در آنها نداده و توضیحی نیز در متن کتاب اضافه نکرده است و نیز با وجود وفور کثرت اسامی

اشخاص و امکانه در متن کتاب بجهت سرعت در انتشار آن فسرأ
و در نشر اول از تنظیم و افزودن فهرست تفصیلی اسامی و مکنه
خود داری نموده و بدرج فهرست کتب فصول و مطالب اکتفاء
کرده انشاء الله در نشرهای آتی فهرست ها و تعلیقات لازم
اضافه خواهد گردید و مقدمات انتشار جلد بهم نیز فراهم خواهد
شد *

لجنة ملی مطالعات و انتشارات

هو الاله

اللهم يا طجائي و ملاذي و مهدني و معادي و ماضي
 و معاذي و انيس قلبي و وحشتي و سكون فؤادي و رهشتي
 و سلوتي و وحدتي و راحتتي و بلائي تراني مكبا على
 وجهي في تراب العمودية متذلا لربوبيتك و مترابيا على
 عتبة حضرتك الرحمانية تخضعا تخشعا لسلطان الوهيتك
 و معقرا جيني على الفجرا ابتهاالا و تضرعا و انكسارا على
 ملكوت فردانيتك لك الحمد يا الهى بما آتيتنى على المبر^{رية}
 المحضة و الرقية الخالصة و الفناء الصرف و المحوية البحتة
 في فناء مظاهر نفسك و طالع امرك و مشارق آياتك و مجالى
 بيناتك فكيف عند اشراق شمس حقيقتك النوراء و ظهور
 ملك الالهى كينونتك اللاهوتية و ذاتيتك الطكوتية و حقيقة
 الرحمانية تعاليت يا الهى عن ادراكي و ادراك الممكنات
 و تقدست يا محبوبى عن ذكرى و ذكر الموجودات و حسدك
 لا شريك لك و وحدك لا نظير لك و وحدك لا مثل لسلك
 و وحدك لا شبيه لك تفردت بوحدانيتك و تنزهت بفردانيتك

(٤)

اللهم اقبل ذلّي وانكساري بباب احديتك وزد في فقرى
ومسكنتى وجزهى وابتهالى وضراعتى ببقا ربيتك وثبتنى
على عبودية احبائك والخضوع والخشوع لدى اصفيائك
والبسنى هذا القصص الذى هو حياة روحى ونجاة نفسى
وعزة ذاتى وشرف كينونتى وعلو هويتى وسلطنة حقيقتى
وفخرى ومباهاتى وهو درعى الاوقى وحظى الاوفى
وسدرتى المنتهى ومسجدى الاقصى وجنتى المأوى
وفردوسى الاعلى واستغفرك عن كل صفة غير هذه
الصفة العليا واتوب اليك عن كل سمة دون هذه
السمة النورا فانها مثلى الاعلى وطريقتى العلى
واستغفرك استغفرك يا ربى الابهى .

*

آسیای ایران

آذربایجان

آذربایجان بنوعی که در بخشهای سابقه بیان کردیم ،
 و خاندانهای متکین و متوطنین و شهدا^{ین} و رجال و مهاجرین
 از بهائیان آن قسمت نگاشتیم ، هنگام غروب شمس جمال
 ایسی در صف اولین از ایالات ایران از حیث عدت و عدت
 مؤمنین محبوب بود و مراکز پرجمعیت فعال نیرو مانندی
 سیستان و میلان و قریه باهاکندی و طنه و غیرها داشت
 و گروهی از آنان مجاور درگها و تقرب و انتساب بساحت
 عظمت ایسی یافته مددودی بخدمت سرافراز گشتند و بی
 دربی بذهاب و ایاب زاعربین و نزول الواح مبارکه در نشاط
 و انبساط زیستند و بیون بنوعی که در بخش سابق آورده
 تحت حکمرانی مظفرالدین میرزا ولیعهد که سلیم النفس
 و بیری از نظر مخالفت و معاندت بود ، بعده ای از رجال
 دائرة اش امثال حاجی میرزا عبدالله خان نوری فراشباش
 و میرزا عنایت علی آبادی مازندرانی که مأموریت حکمرانی و
 بازرسی نواحی مییافت غایت اشتها و اقتدار و کمال ایمان
 و تعلق شدید بامر بدیع داشته بحمايت و نصرت میکوشیدند ،

و نیز در آیاتی که امیر نظام گروسی با قدرت و عدالت حکمرانی
میکرد تزییفات و تضرعاتی مانند دیگر اقسام در آن حدود
رخ نداد .

و میرزا علی محمد ورقا در تبریز و برادرش حاجی میرزا
حسین در میاند آب بودند (۱) و شرح احوال سابقه آن
خانواده را در بخش ششم آوردیم و ورقا هنگامی که خبر
صعود حضرت بهاء الله را شنید در خارج از تبریز بود
و در نامه‌ای که برای یکی از نزدیکترین دوستانش نوشت ناله
و شکوی از فرقت پر حرقت نمود و هم جلالت مقام حضرت فصیح
اکبر الاعظم را با بشارات کتب مقدسه استوار ساخت و در همین ^{حال}
که با قوت عرفان و ایمان و فصاحت و بلاغت منطق و بیان
بیشتر و نظم در نشر آئین ابدغ میکوشید اجازت شرف اندوزی
و زیارت محضر آنحضرت را خواست و اجازت دادند بشرط
آنکه چندی در بلاد قفقازیه سیر و سفر کرده بنشر این امر
پردازد و ورقا نیز چنین کرده و باز عزم عکا و زیارت فصیح

(۱) ورقا با دو فرزند مذکور آیامی در سال ۱۳۱۰ نزد
برادرش حاجی میرزا حسین بسرمیبرد و خطی بحاجی میرزا
حیدر علی اصفهانی نوشت و شرحی موثر از بیانات وارده بر
احیاب قصبه مذکور را جهت هجوم اگراد بتحریر آورد و در
ضمن اشاره بمظمت مقام حضرت فصیح اعظم چنین نگاشت
در اینجا از احیاب از بقية السیف هجوم اگراد بمقدار عدد

اعظم نمود و سال ۱۳۱۰ با ابوالزوجه و دوپسرش عزیزالله و روح الله بشتافت و چندی در جوار پیرانوارفین سرشمار یافت و اشراقات ابهی را از مشرق عبودیت عظامی درخشان و تابان دید و با علو عرفان و شور عشقی که مخصوص باربود رتبه منجذبانه برکشید و باقصائد غرا و غزلیات شیواندای اتسی آنست نارا مرتفع ساخت و نیران حسد و بغضها حسودان و ناقصین عگا بر افروخت و چون عودت به تبریز نمود و رایت عشق و عرفان برافراخت بملّت شدت عنساد و

واحد موجود الحمد لله این ایام مبارک را که در اصحا رابع از صحیفه اشعیا علیه بهاء الله الایهی اخبار و ابشار نموده درك نمودیم فی ذلك اليوم يكون غصن الرب بهاء ومجدا و ثمر الارض فخرا و زينة للتاجين . زوجه میرزا عبد الله خان ایمان باین امر داشت و دختران بمسادر تاسی کردند و سرزا عزیزالله برای شبانی شوهرخواهرم زوجه خود چنین حکایت کرد که ورقا بدو پسرشود عزیزالله مذکور و روح الله کتابت قدس و صلوة کبیر تعلیم کرد و آنان از حفظ میخواندند یکنروز مادرگویا عزیزالله را نزد ثقة الاسلام برده و شکایت و سمایت کرد که شوهرم بهائی است و یکودکان نماز خود شانرا تعلیم داد و عزیزالله را واداشت تا نزد مجتهد بایستاد و نماز از حفظ خواند لکن مجتهد شدت نکرد و گفت برو اطاعت شوهر خود نما من چگونه در حق نسی که خرد سالی را چنین تعلیم دیداری نمود سخن ناروا گویم و موجب حرکت ورقا از تبریز همین شد که دانست زن مهبیای ایجاد خطر جانی وی است و روزیکه زن از خانه بمزم حمام

تعرض معاندان ، خصوصا حاجی میرزا موسی ثقة الاسلام
 ولا سیما مخالفت و معاندت زوجه غیر مومنہ اش بنت حاجی
 میرزا عبد اللہ خان مذکور ، از جانب حضرت غصن اعظم
 مأوریت رسید کہ گہی در طهران و آیامی در زنجان بتلیغ
 و نشر نجات الہیہ پردازد و خصوصا تشویق و تکمیل
 محبتین زنجان و توسیع دائرہ امر را در آنجا مورد وجہست
 مدعت سازد و تعامت کتب و آثار نفیستہ اش را از بیانات
 رب اعلی و جمال ابہی و برخی اصحاب معظم و از رسم
 و تصاویر بمانند کہ در طول مدت تعدادیہ بدست آورد و با
 خط و کاغذ و جلد ثمن و زیبا مدون و مذہب و مجلد کردہ
 داشت و بجهات مذکورہ احتمال خطر صرفت بطهران برد و
 نزد ابوالزوجه اش حاجی خان مذکور کہ مقیم گردید بسیار
 ولذا در سال ۱۳۱۲ از طریق قفقاز و گیلان با پسران
 مذکورش بہ زنجان درآمدہ در خانہ ابوالزوجه اش حاجی ایمان
 نزول نمودہ چندی بماند و بہت تاہ بتلیغ پرداخت و نار
 حسد و عداوت ملایان شملہ کشید و حکمران علاء الدولہ
 ویرا گرفته در دار الحکومہ محبوس ساخت و ماتفصیل حبسش با
 پسرش روح اللہ و برخی از بہائیان زنجان و اہلادشان
 بہرین آمد اشیا خصوصی و آثار امری را بحمال داد از
 خانہ خود کہ خانہ میرزا عبد اللہ خان بود تفسیر مکان نمود
 تا منتہی بیرونش در زنجان گردید . (میرزا احمد علی صنہعی)
 اسکونسی

بطهران و حبسشان در انبار و بالاخره شهادت پدر و پسر را
 در بخش سابق ضمن واقعات سنه ۱۳۱۳ آوردیم و ایمن
 واقعه در لیلۀ هجدهم ذی قعدة سال مذکور واقع شد و جسد^{شان}
 را چند تن از عطفه انبار در همان شب بقبرستان معروف سرقهر
 آقا (باغ فردوس - حالیه) بردند و در جنب غسلخانه بخاک
 سپردند و پس از چندی میرزا مؤمن کاشانی بهورت قبر ساخته
 علامت نهاد و پس از چندین سال میرزا عزیز الله بن ورقا
 باغی محصور در بیرون شمالی شهر بنا کرد و بنام جسد پدر و
 برادر و هم جسد ملا علیجان مازندرانی شهید مذکور در بخش
 ششم که در آنجا قرار انتقال و استقرار داده ، بقعه و بارگاه
 ساخته بنام ورقا بن معروف نمود . ورقارا سه پسر بجای ماند
 که همگی از دختر حاجی میرزا عبد الله نوری بیترصه آمدند
 و به ترتیب سن ، میرزا عزیز الله و میرزا روح الله و میرزا ولی الله
 نسام یافتند . و میرزا روح الله حین شهادت داخل سن
 چهارده بود (۱) و حالت لطیفه روحانی و قریحه شمسیه و
 معلومات دینی و ادبیه و قوت بیان و نور عشق ایمانی و
 ذوق تبلیغ داشت و خط نیکو مینوشت و برادرش میرزا عزیز الله
 حکایت کرد که در ایام تشریفشان در عگا و حضور محضرابی
 (۱) کیفیت شهادت ورقا و روح الله را بعضی چنین نقل کردند که
 سر ورقارا در کنده گذاشته با غده ریز ریز کردند و سر
 روح الله را بریدند .

نوش بنوع طبیعت و ملاطفت از او رسیدند که هرگاه مهدی
منتظر بنوعی که مردم شیمه‌آثنی عشریه میخواستند خروج
نمایند و با تو مقابل شود چه خواهی کرد ؟ و او به درنگ
عرض نمود بتأییدات ایمنی او را تبلیغ میکنم .

و از فاجعه شهادت ورقای جلیل و روح الله بی ضل
و مساوتی که جمفرقلیخان معین السلطان حاجب الدوله
در قتلشان بروز داد قلوب جامعه بهائی تأثر و لرزش شد
یافت و از جبهه مراشی که شعرا در آن موقع سرودند مرثیه
توزده بیتی نیز و سینا ست و چندان مورد قبول حضرت
عبدالبها شد که امر فرمودند مشکین قلم بخط زیبا نوشت
و در بیت مبارک نصب کرد . و هسی هده :

آه آه ای ارض طبا و رقاچه شد ؟

فرغ باغ طلعت ایمنی چه شد ؟

آن تذرو گلشن توحید کسو ؟

وان غزال قدس این صحراچه شد ؟

ای صبا فرزند دلیندش کجا ! ؟

آن خوش الحان بلبل گویاچه شد ؟

آن نهال نوری نوخیز کسو ؟

وان گل نشکفته رعنا چه شد ؟

- قمری موزون و خوش آهنگ کسُو ؟
طوطی شهرین شکرخا چه شد ؟
جوجه سمرغ غاف قرب کسُو ؟
بره آهوی بر با چه شد ؟
صوت روح افزای روح الله کسُو ؟
نغمه جان پرور ورقا چه شد ؟
بی حضورش انجمن رانورنیست
ای دروغ آن انجمن آراچه شد ؟
قتل او را حاجب ار واجب شمرد
آن سجل قتل و آن فتوی چه شد ؟
کس نداند جسم زارش در کجا ^{ست}
وان غنور هیکل روحاچه شد ؟
گرد آتش رفت ابراهیم وار
آن گل و آن لاله حمر اچه شد ؟
هرچو یونس در دهان حوت رفت
آن خروج بعد از دریاچه شد ؟
هرچو یوسف گرگش از هم بردرید
آن قمیص کذب خون پالا چه شد ؟
هرنه گرگش خورد و در جاه اوفتاد
شرح داد و قال یا بشری چه شد ؟

(۱۲)

ورجو پچی خون او در طشت ریخت

آن سر و آن پیکر زیبا چه شد ؟

ورجو عیسی بر فراز دار رفست

آن هجوم قوم و آن غوغا چه شد ؟

گر سرش از تن جدا شد چون حسین

آن تن پاکیزه نورا چه شد ؟

ورشده از شمشیر و خنجر ریز ریز

کس نمیگوید که آن اعضا چه شد ؟

نیسرو سینا چونی نالید زار

کان رفیق یا وفای ما چه شد ؟

و این ابیات مثنوی منسوب بروح الله میباشد :

جام می راساقیا سرشار کن

با هر دل را از صیحت پر نار کن

سافری در ده ز صهبای الست

تابهوش آیم من مخمور وصت

بر درم استاروهم و هم گمان

بر پریم براج هفتم آسمان

بگذرم زین تیره دام و آب و خاک

ره سیر کردم براحستان پاک

وا رهم زين ملك یر رنج و محسن
 رونمایم سوی روحانی وطن
 بشنوم از گلشن جان بوی دوست
 باز گردم چون نسیم از گوی دوست
 بامطر نغمه های جانفزا
 باصبارك مزده های غم زدا
 بر ملا گویم با احباب دیار
 بیوم میثاق است یاران الیهدار
 الیهدار ای عاشقان روی دوست
 رو کنید از جان بسوی گوی دوست
 ای رفیقان دم غنیمت بشمرید
 امر حق را نصرت و یاری کنید
 نصتی یاران که این امر همین
 منتشر گردد در اقطار زمین
 کوششی یاران که گردد منتشر
 در جهان آیات رب مقتدر
 همت ای یاران که وقت نقد مت^{ست} است
 گاه کسب فیض و بیوم نصرت است
 رونمائید ای احبای بهما
 سوی عالم با علمهای همدی

تابهوش آیند این اقوام سنت
 ازظنون و وهم بردارند دست
 چشمشان از نور حق روشن شود
 خار زار از قلبشان گلشن شود
 اینچنین فرمود سلطان قدم
 در کتاب اقدس خود بر امم
 هر که جان در راه حق سازد فدا
 سوی او ناظر بود وجه خدا
 ساقیا جامی کرم کن از صفا
 تاشوم طاهر زهر جرم و خطا
 گرچه عصیانم فزون است از شمار
 لیک از فضل حقم امیدوار
 مریبا ای ساقی بزم قسدم
 رشحه‌ای افشان بر این خاک از کرم
 تاز جودت زره‌ها تابان شود
 نزد جانان قابل قربان شود
 کی شود یارا که اندر کسوی تو
 جان فداسازم به نقش روی تو
 ای خدا آنروز کی خواهد شدن
 که شوم فارغ از این پژمرده تن

رو تمام سوی فردوس بقا

سبز و خرم کردم از فیضی لقا

اندرین بیدای حرمان سوختم

وز شرارهجر نار افروختمسم

برقع از رخ برفکن ای شاه جان

تا شود روشن ز تورت آسمان

ای شه میثاق ای سلطان عهد

ای زنارت مشتمل فاران عهد

ای که خود را خوانده‌ای ^{لیها} عبا

مرتفع ز امر تو رایات بندی

مطلع اسرار سیحانی تویی

منبع آثار یزدانی تویی

چون الف قائم بامر کردگار

دستی ای شاهنشاه ذوالاقتدار

لیک خاضع در عبودیت چو بها

نزد باب روضه رب الیهها

ای توسدره امر را غصن عظیم

وی توفرع منشعب ز اصل قدیم

ای توهستی مشرق وحی خدا

از توروشن دیده‌ام اهل بها

(۱۶)

قطره ای از لطف بر این طبر زار
که ز هجرت گشته بی صبر و قرار
رآتش بعد تو سوزان دل شد
زد شر هم از تو بر آب و گلیم
این زمان ای شهریار طک دل
از فراق گشته قلبم مشتعل
سوختم شاهان من از نار فراق
اندر این بیدای صبر و اشتیاق
کن خلاص این طبر را از دام غم
ای طیک فضل سلطان کرم
در لیاقت منگر و در قدرها
بنگر اندر فضل خود ای ذوالعظما

~~~~~

وما شئنه ای از اشعار آبدار و قافیه رادربخش ششم ثبت  
کردیم و در این مقام نیز لختی را مینگاریم منها قصیده ای که  
در تهنیت عید صفت حضرت اعلی درینجم جمادی الاولی  
و تطبیق با ولادت حضرت عبدالنبا سرود و مشهور  
متداول میباشد و هسی همزه :

ابهائیان بشارت کا شنب و عید اعظم  
 از فضل ربّ الهی توام شده با هم<sup>ست</sup>  
 عید سعید بعثت اشب بمز و شادی  
 با جشن قدس مولود گشته اهرد و مضم<sup>ست</sup>  
 اصل مظاهر امر با فرع جسته پیوندد  
 بدو مشارق و وحی با ختم کشته توام  
 نوری که بود فاتح در فجر عزرا جمال  
 در عرش قدس تفصیل گردید بازخاتم  
 شد کاف کنز مکنون بانون وصل مقرون  
 در این شب مبارک وین لیلہ مکرم  
 ای مطرب الهی آمد نشان شادی  
 اسباب جشن شد جمع گشتند عیدن<sup>یا جم</sup>  
 اشب شب وصال است به از هزار سال<sup>است</sup>  
 الحان ابدعی را بر خوان بنفشه ہم  
 بر کو براهب مهر درد بر چرخ گردون  
 ناقوس نه فلک را اشب بکوب محکم  
 شد منتهی علامات قد قامت القيامات  
 اشراط کلّ ساعات قد انتهی و ماتم  
 ای شاهد بهائی وقت است کاند رآئی  
 تاد رهت فشانیم جانها بخاک مقدّم

در این شبی که ارواح از شوق پای کوبند

ای دوستان بشادی دستی زیند بر قدم

ای داده عاشقانرا نوشین لبان لعلت

هر دم بیک تبسم صد جان ز فیض <sup>مسم</sup>

و هوه چه نورپاش است این لیل سرملکاتام

به به چه روحبخش است این فجر دم <sup>ایزی</sup>

ای نوپهارجاتها به خرام اندرین بزم

تا گلشن دل ما گردد ز وصل خرم

دارد عظیم تدیری این لیل<sup>ه</sup> مبارک

زاید ضمیر بدری این ساعت مفخم

ساقی مه جمادی است شب نیست روز <sup>شادی است</sup>

حورلقا عنادی است مارا جشن افخم

تا بند هشد در این لیل شمس الشمس <sup>علی</sup>

زاینده شد در این فجر رب لنفوا <sup>این</sup> قدم

ای عاشقان دلخوا و یما رفان تعالوا

گامشب خدای مارا دریای فضل ططم <sup>ست</sup>

ساقی بشادی عید امشب تراست تأیید

باید ز کأس توحید نوشید صدمادم

در پاس اول شب شد نقطه مشیت

لامع چه مهرتابان از امر رب اکرم